

حضرت امام علی النقی الهادی (ع)

تولد امام دهم شیعیان حضرت امام علی النقی (ع) را نیمه ذیحجه سال ۲۱۲ هجری قمری نوشته اند. پدر آن حضرت، امام محمد تقی جواد الائمه (ع) و مادرش سمانه از زنان درست کردار پاکدامنی بود که دست قدرت الهی او را برای تربیت مقام ولایت و امامت مأمور کرده بود، و چه نیکو وظیفه مادری را به انجام رسانید و بدین مأموریت خدایی قیام کرد. نام آن حضرت - علی - کنیه آن امام همام "ابوالحسن" و لقبهای مشهور آن حضرت "هادی" و "نقی" بود. حضرت امام هادی (ع) پس از پدر بزرگوارش در سن ۸ سالگی به مقام امامت رسید و دوران امامتش ۳۳ سال بود. در این مدت حضرت علی النقی (ع) برای نشر احکام اسلام و آموزش و پرورش و شناساندن مکتب و مذهب جعفری و تربیت شاگردان و اصحاب گرانقدر گامهای بلند برداشت. نه تنها تعلیم و تعلم و نگاهبانی فرهنگ اسلامی را امام دهم (ع) در مدینه عهده دار بود، و لحظه ای از آگاهانیدن مردم و آشنا کردن آنها به حقایق مذهبی نمی آسود، بلکه در امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه پنهان و آشکار با خلیفه ستمگر وقت - یعنی متوکل عباسی - آنی آسایش نداشت. به همین جهت بود که عبدالله بن عمر والی مدینه بنا بر دشمنی دیرینه و بدخواهی درونی، به متوکل خلیفه زمان خود نامه ای خصومت آمیز نوشت، و به آن امام بزرگوار تهمت‌ها زد، و نسبت‌های ناروا داد و آن حضرت را مرکز فتنه انگیزی و حتی ستمکاری وانمود کرد و در حقیقت آنچه در شأن خودش و خلیفه زمانش بود به آن امام معصوم (ع) منسوب نمود، و این همه به جهت آن بود که جاذبه امامت و ولایت و علم و فضیلتش مردم را از اطراف جهان اسلام به مدینه می کشانید و این کوه نظران دون همت که طالب ریاست ظاهری و حکومت مادی دنیای فریبنده بودند، نمی توانستند فروغ معنویت امام را ببینند. و نیز "مورخان و محدثان نوشته اند که امام جماعت حرین (= مکه و مدینه) از سوی دستگاه خلافت، به متوکل عباسی نوشت: اگر تو را به مکه و مدینه حاجتی است، علی بن محمد (هادی) را از این دیار بیرون بر، که بیشتر این ناحیه را مطیع و منقاد خود گردانیده است." این نامه و نامه حاکم مدینه نشان دهنده نفوذ معنوی امام هادی (ع) در سنگر مبارزه علیه دستگاه جبار عباسی است. از زمان حضرت امام محمد باقر (ع) و امام جعفر صادق (ع) و حوزه چهار هزار نفری آن دوران پربار، شاگردانی در قلمرو اسلامی تربیت شدند که هر یک مشعلدار فقه جعفری و دانشهای زمان بودند، و بدین سان پایه های دانشگاه جعفری و موضع فرهنگ اسلامی، نسل به نسل نگاهبانی شد و امامان شیعه، از دوره حضرت رضا (ع) به بعد، از جهت نشر معارف جعفری آسوده خاطر بودند، و اگر این فرصت مغتنم در زمان امام جعفر صادق (ع) پیش نیامده بود، معلوم نبود سرنوشت این معارف مذهبی به کجا می رسید؟ به خصوص که از دوره زندانی شدن حضرت موسی بن جعفر (ع) به بعد دیگر چنین فرصتهای وسیعی برای تعلیم و نشر برای امامان بزرگوار ما - که در برابر دستگاه عباسی دچار محدودیت بودند و تحت نظر حاکمان ستمکار - چنان که باید و شاید پیش نیامد. با این همه، دوستان این مکتب و یاوران و هواخواهان ائمه طاهرین - در این سالها به هر وسیله ممکن، برای رفع اشکالات و حل مسائل دینی خود، و گرفتن دستور عمل و اقدام - برای فشرده تر کردن

صف مبارزه و پیشرفت مقصود و در هم شکستن قدرت ظاهری خلافت به حضور امامان والا قدر می رسیدند و از سرچشمه دانش و بینش آنها، بهره مند می شدند و این دستگاه ستمگر حاکم و کارگزارانش بودند که از موضع فرهنگی و انقلابی امام پیوسته هراس داشتند و نامه حاکم مدینه و مانند آن، نشان دهنده این هراس همیشگی آنها بود. دستگاه حاکم، کم کم متوجه شده بود که حرمین (مکه و مدینه) ممکن است به فرمانبری از امام (ع) درآیند و سر از اطاعت خلیفه وقت درآورند. بدین جهت پیک در پیک و نامه در پی نامه نوشتند، تا متوکل عباسی دستور داد امام هادی (ع) را از مدینه به سامرا - که مرکز حکومت وقت بود - انتقال دهند. متوکل امر کرد حاجب مخصوص وی حضرت هادی (ع) را در نزد خود زندانی کند و سپس آن حضرت را در محله عسکر سالها نگاه دارد تا همواره زندگی امام، تحت نظر دستگاه خلافت باشد. برخی از بزرگان مدت این زندانی و تحت نظر بودن را - بیست سال - نوشته اند. پس از آنکه حضرت هادی (ع) به امر متوکل و به همراه یحیی بن هرثمه که مأمور بردن حضرت از مدینه بود، به سامرا وارد شد، والی بغداد اسحاق بن ابراهیم طاهری از آمدن امام (ع) به بغداد با خبر شد، و به یحیی بن هرثمه گفت: ای مرد، این امام هادی فرزند پیغمبر خدا (ص) می باشد و می دانی متوکل نسبت به او توجهی ندارد اگر او را کشت، پیغمبر (ص) در روز قیامت از تو بازخواست می کند. یحیی گفت: به خدا سوگند متوکل نظر بدی نسبت به او ندارد. نیز در سامرا، متوکل کارگزاری ترک داشت به نام وصیف ترکی. او نیز به یحیی سفارش کرد در حق امام مدارا و مرحمت کند. همین وصیف خبر ورود حضرت هادی را به متوکل داد. از شنیدن ورود امام (ع) متوکل به خود لرزید و هراسی ناشناخته بر دلش چنگ زد. از این مطالب که از قول یحیی بن هرثمه مأمور جلب امام هادی (ع) نقل شده است درجه عظمت و نفوذ معنوی امام در متوکل و مردان درباری به خوبی آشکار می گردد، و نیز این مطالب دلیل است بر هراسی که دستگاه ستمگر بغداد و سامرا از موقعیت امام و موضع خاص او در بین هواخواهان و شیعیان آن حضرت داشته است. باری، پس از ورود به خانه ای که قبلاً در نظر گرفته شده بود، متوکل از یحیی پرسید: علی بن محمد چگونه در مدینه می زیست؟ یحیی گفت: جز حسن سیرت و سلامت نفس و طریقه ورع و پرهیزگاری و بی اعتنایی به دنیا و مراقبت بر مسجد و نماز و روزه از او چیزی ندیدم، و چون خانه اش را - چنانکه دستور داده بودی - بازرسی کردم، جز قرآن مجید و کتابهای علمی چیزی نیافتم. متوکل از شنیدن این خبر خوشحال شد، و احساس آرامش کرد. با آنکه متوکل از دشمنان سرسخت آل علی (ع) بود و بنا به دستور او بر قبر منور حضرت سیدالشهداء (ع) آب بستند و زیارت کنندگان آن مرقد مطهر را از زیارت مانع شدند، و دشمنی یزید و یزیدیان را نسبت به خاندان رسول اکرم (ص) تازه گردانیدند، با این همه در برابر شکوه و هیبت حضرت هادی (ع) همیشه بیمناک و خاشع بود. مورخان نوشته اند: مادر متوکل نسبت به مقام امام علی النقی (ع) اعتقادی به سزا داشت. روزی متوکل مریض شد و جراحی پیدا کرد که اطباء از علاجش درماندند. مادر متوکل نذر کرد اگر خلیفه شفا یابد مال فراوانی خدمت حضرت هادی (ع) هدیه فرستد

. در این میان به فتح بن خاقان که از نزدیکان متوکل بود گفت: یک نفر را بفرست که از علی بن محمد درمان بخواهد شاید بهبودی یابد. وی کسی را خدمت آن حضرت فرستاد امام هادی فرمود: فلان دارو را بر جراحت او بگذارید به اذن خدا بهبودی حاصل می شود. چنین کردند، آن جراحت بهبودی یافت. مادر متوکل هزار دینار در یک کیسه چرمی سر به مهر خدمت امام هادی (ع) فرستاد. اتفاقاً چند روزی از این ماجرا نگذشته بود که یکی از بدخواهان به متوکل خبر داد دینار فراوانی در منزل علی بن محمد النقی دیده شده است. متوکل سعید حاجب را به خانه آن حضرت فرستاد. آن مرد از بالای بام با نردبان به خانه امام رفت. وقتی امام متوجه شد، فرمود همان جا باش چراغ بیاورند تا آسیبی به تو نرسد. چراغی افروختند. آن مرد گوید: دیدم حضرت هادی به نماز شب مشغول است و بر روی سجاده نشسته. امام فرمود: خانه در اختیار توست. آن مرد خانه تفتیش کرد. چیزی جز آن کیسه ای که مادر متوکل به خانه امام فرستاده بود و کیسه دیگری سر به مهر در خانه وی نیافت، که مهر مادر خلیفه بر آن بود. امام فرمود: زیر حصیر شمشیری است آن را با این دو کیسه بردار و به نزد متوکل بر. این کار، متوکل و بدخواهان را سخت شرمند کرد. امام که به دنیا و مال دنیا اعتنایی نداشت پیوسته با لباس پشمینه و کلاه پشمی روی حصیری که زیر آن شن بود مانند جد بزرگوارش علی (ع) زندگی می کرد و آنچه داشت در راه خدا انفاق می فرمود. با این همه، متوکل همیشه از اینکه مبادا حضرت هادی (ع) بر وی خروج کند و خلافت و ریاست ظاهری بر وی به سر آید بیمناک بود. بدخواهان و سخن چینیان نیز در این امر نقشی داشتند. روزی به متوکل خبر دادند که: "حضرت علی بن محمد در خانه خود اسلحه و اموال بسیار جمع کرده و کاغذهای زیاد است که شیعیان او، از اهل قم، برای او فرستاده اند." متوکل از این خبر وحشت کرد و به سعید حاجب که از نزدیکان او بود دستور داد تا بی خبر وارد خانه امام شود و به تفتیش بپردازد. این قبیل مراقبتها پیوسته - در مدت ۲۰ سال که حضرت هادی (ع) در سامره بودند - وجود داشت. و نیز نوشته اند: "متوکل عباسی سپاه خود را که نود هزار تن بودند از اتراک و در سامرا اقامت داشتند امر کرد که هر کدام توبره اسب خود را از گل سرخ پر کنند، و در میان بیابان وسیعی، در موضعی روی هم بریزند. ایشان چنین کردند. و آن همه به منزله کوهی بزرگ شد. اسم آن را تل "مخالی" نهادند آنگاه خلیفه بر آن تل بالا رفت و حضرت امام علی النقی (علیه السلام) را نیز به آنجا طلبید و گفت: شما را اینجا خواستم تا مشاهده کنید سپاهیان من را. و از پیش امر کرده بود که لشکریان با آرایشهای نظامی و اسلحه تمام و کمال حاضر شوند، و غرض او آن بود که شوکت و اقتدار خود را بنمایاند، تا مبادا آن حضرت یا یکی از اهل بیت او اراده خروج بر او نمایند." در این مدت ۲۰ سال زندگی امام هادی (ع) در سامرا، به صورتهای مختلف کارگزاران حکومت عباسی، مستقیم و غیر مستقیم، چشم مراقبت بر حوادث زندگی امام و رفت و آمدهایی که در اقامتگاه امام (ع) می شد، داشتند از جمله: "حضور جماعتی از بنی عباس، به هنگام فوت فرزند امام دهم، حضرت سید محمد - که

حرم مطهر وی در نزدیکی سامرا (بلد) معروف و مزار است - یاد شده است . این نکته نیز می رساند که افرادی از بستگان و مأموران خلافت ، همواره به منزل امام سر می زده اند " .

اصحاب و یاران امام دهم (ع)

در میان اصحاب امام دهم ، برمی خوریم به چهره هایی چون " علی بن جعفر میناوی " که متوکل او را به زندان انداخت و می خواست بکشد . دیگر ادیب معروف ، ابن سکیت که متوکل او را شهید کرد . و علت آن را چنین نوشته اند که دو فرزند متوکل خلیفه عباسی در نزد ابن سکیت درس می خواندند . متوکل از طریق فرزندان خود کم کم ، متوجه شد که ابن سکیت از هواخواهان علی (ع) و آل علی (ع) است . متوکل که از دشمنان سرسخت آل علی (ع) بود روزی ابن سکیت را به حضور خود خواست و از وی پرسید : آیا فرزندان من شرف و فضیلت بیشتر دارند یا حسن و حسین فرزندان علی (ع) ؟ ابن سکیت که از شیعیان و دوستان باوفای خاندان علوی بود ، بدون ترس و ملاحظه جواب داد : فرزندان تو نسبت به امام حسن (ع) و امام حسین (ع) که دو نوگل باغ بهشت و دو سید جنت ابدی الهی اند قابل قیاس و نسبت نیستند . فرزندان تو کجا و آن دو نور چشم دیده مصطفی کجا ؟ آنها را با قبر غلام حضرت (ع) هم نمی توان سنجید . متوکل از این پاسخ گستاخانه سخت برآشفته . در همان دم دستور داد زبان ابن سکیت را از پشت سر درآوردند و بدین صورت آن شیعی خالص و یار راستین امام دهم (ع) را شهید کرد . دیگر از یاران حضرت هادی (ع) حضرت عبدالعظیم حسنی است . بنا بر آنچه محدث قمی در منتهی الآمال آورده است : " نسب شریفش به چهار واسطه به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام منتهی می شود ... " از اکابر محدثین و اعظام علماء و زاهدان و عابدان روزگار خود بوده است و از اصحاب و یاران حضرت جواد (ع) و حضرت امام هادی (ع) بود . صاحب بن عباد رساله ای مختصر در شرح حال آن جناب نوشته . نوشته اند : " حضرت عبدالعظیم از خلیفه زمان خویش هراسید و در شهرها به عنوان قاصد و پیک گردش می کرد تا به ری آمد و در خانه مردی از شیعیان مخفی شد " . " ... حضرت عبدالعظیم ، اعتقاد راسخی به اصل امامت داشت . چنین استنباط می شود که ترس این عالم محدث زاهد از قدرت زمان ، به خاطر زاهد بودن و حدیث گفتن وی نبوده است ، بلکه به علت فرهنگ سیاسی او بوده است . او نیز مانند دیگر داعیان بزرگ و مجاهد حق و عدالت ، برای نشر فرهنگ سیاسی صحیح و تصحیح اصول رهبری در اجتماع اسلامی می کوشیده است ، و چه بسا از ناحیه امام ، به نوعی برای این کار مأموریت داشته است . زیرا که نمی شود کسی با این قدر و منزلت و دیانت و تقوا ، کسی که حتی عقاید خود را بر امام عرضه می کند تا از درست بودن آن عقاید ، اطمینان حاصل کند - به طوری که حدیث آن معروف است - اعمال او ، به ویژه اعمال اجتماعی و موضعی او ، بر خلاف نظر و رضای امام باشد . حال چه به این رضایت تصریح شده باشد ، یا خود حضرت عبدالعظیم با فرهنگ دینی و فقه سیاسی بدان رسیده باشد . "

صورت و سیرت حضرت امام هادی (ع)

حضرت امام دهم (ع) دارای قامتی نه بلند و نه کوتاه بود. گونه هایش اندکی برآمده و سرخ و سفید بود. چشمانش فراخ و ابروانش گشاده بود. امام هادی (ع) بذل و بخشش بسیار می کرد. امام آن چنان شکوه و هیبتی داشت که وقتی بر متوکل خلیفه جبار عباسی وارد می شد او و درباریانش بی درنگ به پاس خاطر وی و احترامش برمی خاستند. خلفایی که در زمان امام (ع) بودند: معتصم، واثق، متوکل، منتصر، مستعین، معتز، همه به جهت شیفتگی نسبت به قدرت ظاهری و دنیای فریبنده با خاندان علوی و امام همام حضرت هادی دشمنی دیرینه داشتند و کم و بیش دشمنی خود را ظاهر می کردند ولی همه، به خصال پسندیده و مراتب زهد و دانش امام اقرار داشتند، و این فضیلتها و قدرتهای علمی و تسلط وی را بر مسائل فقهی و اسلامی به تجربه، آزموده و مانند نیاکان بزرگوارش (ع) در مجالس مناظره و احتجاج، وسعت دانش وی را دیده بودند. شبها اوقات امام (ع) پیوسته به نماز و طاعت و تلاوت قرآن و راز و نیاز با معبود می گذشت. لباس وی جبه ای بود خشن که بر تن می پوشید و زیر پای خود حصیری پهن می کرد. هر غمگینی که بر وی نظر می کرد شاد می شد. همه او را دوست داشتند. همیشه بر لباسش تبسم بود، با این حال هیبتش در دلهای مردم بسیار بود.

شهادت امام هادی (ع)

امام دهم، حضرت هادی (ع) در سال ۲۵۴ هجری به وسیله زهر به شهادت رسید. در سامرا در خانه ای که تنها فقط فرزندش امام حسن عسکری بر بالین او بود. معتمد عباسی امام دهم را مسموم کرد. از این سال امام حسن عسکری پیشوای حق شد و بار تعهد امامت را بر دوش گرفت. و در همان خانه ای که در آن بیست سال زندانی و تحت نظر بود، سرانجام به خاک سپرده شد.

زن و فرزندان امام هادی (ع)

حضرت هادی (ع) یک زن به نام سوسن یا سلیل و پنج فرزند داشته است - 1. ابو محمد حسن علیه السلام (امام عسکری (ع) یازدهمین اختر تابناک ولایت و امامت است - 2. (حسین - 3. سید محمد که یک سال قبل از پدر بزرگوارش فوت کرد، جوانی بود آراسته و پرهیزگار که بسیاری گمان می کردند مقام ولایت به وی منتقل خواهد شد. قبر مطهرش که مزار شیعیان است در نزدیکی سامرا می باشد - 4. جعفر - 5. عایشه، یا به نقل شادروان شیخ عباس قمی "علیه".